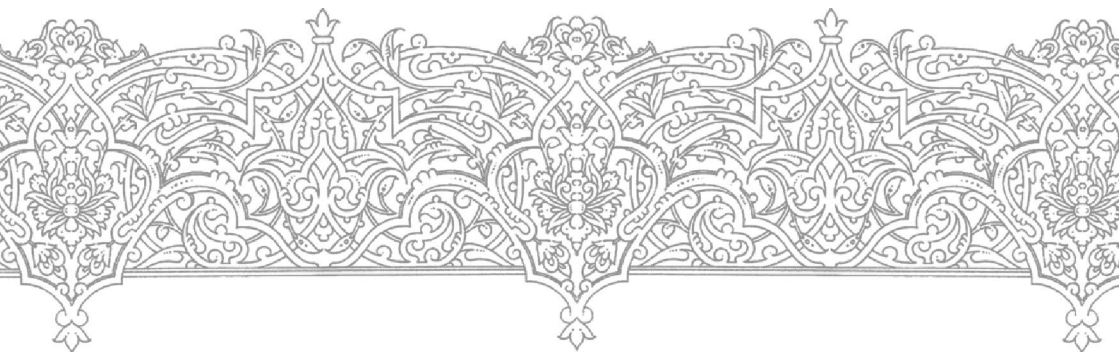




خلاصه کتاب «فقه سیاسی»

تالیف شیخ یوسف قرضاوی



مقدمه:

این کتاب دربرگیرنده مطالبی درباره شناخت «حکومت از دیدگاه اسلام» است. شناختی که در سده های اخیر مسلمانان در مورد آن کوتاهی نموده اند.

ابن القيم در قرن هشتم از تنگ نظری فقهای معاصر خویش گله مند بود. تا جایی که آنان حکام آن زمان را ناچار نموده بودند که «قوانین سیاسی» را جدای از احکام شریعت تدوین کنند. شاید بتوان مدعی شد این برای اولین بار بود که قوانین بشری در جامعه اسلامی نفوذ میکرد و جای احکام شریعت را میگرفت.

جانشینان این فقهای تنگ نظر در زمان ما نیز حضور دارند. برخی از اینها می گویند که اصل شورا تشریفاتی است نه الزامی و حاکم می تواند نظر اهل رای را نادیده بگیرد؛ یا اینکه تکثرگرایی را در سایه حکومت اسلامی مردود می شمارند، با برگزاری انتخابات مخالفت می کنند، معیار اکثریت در انتخابات را مردود می شمردند و بر این باورند که هرچیزی که از دموکراسی سرچشمه بگیرد خلاف و نارواست.

برخی شرکت خانم ها در انتخابات را نامشروع می دانند و بدین ترتیب نیمی از جامعه را فلج می کنند. گروهی دیگر نیز برای غیرمسلمانان در حکومت اسلامی هیچ حقی قائل نمی شوند. حتی افرادی هستند که کاندیدا شدن مسلمان را بخاطر آنکه نوعی درخواست ولایت است جایز نمی شمارند!

اما آنان در مقابل اکثریت گروندگان به بیداری اسلامی گروه اندکی اند هرچند صدایشان بلند است.

نیروهای شناخته شده ای هستند که برای مقابله با بیداری اسلامی این گروه ها را مطرح و بزرگ می کنند. در نقطه مقابل این گروه متحجر گروهی هستند که اساسا دین و دنیا را از هم جدا می دانند و می گویند ارتباطی بین دین و سیاست نیست! اینها میخواهند آنچه در غرب بر سر مسیحیت آمد، در شرق گریبانگیر اسلام بنمایند. اما فراموش کرده اند که اسلام و مسیحیت بسیار فرق دارد. در نگاه اسلام «کار قیصر را به قیصر و کار خداوند را به خداوند واگذار کن» جایی ندارد، بلکه قیصر و همه متعلقات او از آن خداوند بی همتاست.

آنها برخلاف اجماع و اتفاق نظر ثابت و یقینی امت اسلامی گام برمی دارند که در طول تاریخ معتقد بوده اسلام مجموعه هماهنگی است و شامل عقیده و شریعت، دین و دولت، عبادت و رهبریت و ... می شود.

در میان سکولارهایی که خود را از چارچوب اسلام بیرون کشیده و متحجرانی که با واقعیتها و پدیده های دنیای معاصر بیگانه اند، جریان بیداری اسلامی میانه رو قرار دارد که معتقد است اسلام نظام و برنامه کامل و همه جانبه ای است که زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی و ... را پوشش می دهد و با یک چشم اسلام و با چشم دیگر دنیای نوین را نگاه می کند.

پدیده های مفید پیشین را در کنار پدیده های سازنده اجتماعی قرار می دهد و خود را مزم به پیروی از روش «سلفی اصولگرا» و در عین حال نواندیش و نوگرا می داند. و میان «ثوابت و متغیرات» ایجاد هماهنگی می

کند و همه را به احترام به تعقل و نوگرایی در اندیشه و اجتهاد در دین و ابتکار در امور دنیا فرامی خواند. و بر این باور است که هیچ پدیده ای به اندازه «دموکراسی» - پس از پالایش پاره ای از اشکالات- با اسلام سازگاری و هماهنگی ندارد.

این کتاب بیانگر دیدگاه و شناخت این جریان از مسئله مهم و حیاتی حکومت و جایگاه آن در اسلام است و به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد: حکم ایجاد حکومت اسلامی، ارکان و ویژگی‌ها، طبیعت و ساختار آن چگونه است؟ موضع آن در قبال تعدد احزاب و دموکراسی و مشارکت اجتماعی زنان و غیرمسلمانان چگونه است؟ و...

جایگاه حکومت در اسلام

استعمار غرب توانسته نهال اندیشه خبیث و خطرناک «جدایی دین از حکومت» را در اندیشه مسلمانان بنشانند. همچنانکه در غرب رنسانس و انقلاب علمی و صنعتی تنها پس از آزادی از اسارت دین به وجود آمد، پس لازم می‌دانند که در شرق هم این اتفاق را رقم بزنند. در حالی که دین در آنجا به معنای نفوذ کلیسا و تسلط کشیشان و استبداد پدران روحانی بر مردم بود ولی در اسلام اصلاً چنین چیزی وجود ندارد.

استعمار در قبولاندن این دیدگاه موفق شد. در راستای این دیدگاه حکومت لائیک ترکیه توسط آتاتورک شکل گرفت. برخی دیگر از حکومت‌های حاکم بر ممالک اسلامی نیز راه ترکیه را در پیش گرفتند و اسلام را از حکومت و قانونگذاری در امور قضایی و اجتماعی، و تاثیرگذاری بر مسائل فرهنگی و تربیتی کنار گذاشتند و آن را به چارچوب «احوال شخصیه» محدود کردند.

اندیشه جدایی دین از حکومت محدود به روشنفکران نمایان نماند و حتی برخی از فارغ التحصیلان الازهر هم بدان مبتلا شدند. مثل علی عبدالرزاق و کتابش «الاسلام و اصول الحکم».

قضیه حکومت اسلامی ساخته و پرداخته حرکت اسلامی نیست. بلکه حقیقتی است که نصوص انکارناپذیر اسلام و حوادث ثابت تاریخی و ساختار رسالت فراگیرش، آن را گواهی می‌دهند:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا أَلَا يُهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (النساء ۵۸ - ۵۹)

«بی گمان خداوند به شما مومنان دستور می‌دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانید و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، به دادگری دآوری کنید، خداوند شما را به بهترین امور اندرز می‌دهد. بی گمان خداوند مدام شنوای (سخنان) و بنیای (کردارتان) بوده و می‌باشد. ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیامبر (با پیروی از سنت او) اطاعت کنید! و از کارداران و فرمانروایان مسلمان خود

فرمانبرداری نمایند. و اگر در موردی اختلاف پیدا کردید، آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با مراجعه به سنت نبوی) برگردانید.»

آیه اول فرمانروایان را خطاب قرار میدهد که از امانتها امانت داری کنی و عدالت را مبنای حکومت خویش قرار دهید. زیرا ناسپردان امور به کسانی که شایستگی آن را ندارند، و همچنین زیرپا نهادن عدالت زمینه ساز نابودی مردم و حکومت می گردد.

آیه دوم خطاب به مردم باایمان است که فرمانروایان را – چنانچه از خود آنان باشند، پس از فرمانبرداری از خداوند و پیامبرش – فرمانبرداری نمایند و موارد اختلاف را به خدا و پیامبر، یعنی کتاب و سنت ارجاع دهند. و لازمه چنین چیزی آن است که مسلمانان دارای حکومتی بانفوذ باشند تا از آن اطاعت صورت بگیرد در غیر این صورت چنین توجیهاتی بیهوده خواهد بود.

رسول خدا «ص» می فرماید: هرگاه مرگ به سراغ کسی بیاید که بیعت و پیمانی را نپذیرفته باشد، به مرگی جاهلیت گونه مرده است. (رواه مسلم فی کتاب الاماره)

تردیدی در این نیست که بیعت مسلمان با فرمانروایی که پایبند به اسلام نیست، عملی حرام است. و چنانچه چنین حکومتی در کار نباشد، تا زمانی که حکومتی اسلامی سرکار بیاید، گناه و مسئولیت آن دامنگیر همه مسلمانان خواهد گردید و تنها از دو راه بار گناه آن از دوش اهل ایمان برداشته می شود: اول، مخالفت و رویارویی با نظامهای غیراسلامی. دوم، تلاش همیشگی برای روی کار آمدن دوباره زندگی سالم اسلامی که حکومتی سالم و شایسته اسلامی زمام امور آن را در دست داشته باشد.

پیامبر خدا «ص» از همه توانایی های فکری و عملی خود که از جانب وحی مورد پشتیبانی قرار می گرفت – برای تاسیس حکومت اسلامی در سرزمینی که مرکز دعوت و رسالت اسلام بشود و با حاکمیت شریعت مردم در آسایش و امنیت قرار گیرند – از هیچ تلاش و کوششی کوتاهی نمودند.

هجرت به مدینه در واقع تلاشی بود در راستای تاسیس و اقامه جامعه ای اسلامی ویژه که حکومتی اسلامی خاصی اشرف و اداره آن را برعهده داشته باشد. و بلافاصله پس از وفات رسول خدا «ص» اولین موضوع مهمی که یاران او را به خود مشغول نمود، انتخاب رهبر برای خود بود.

مسلمانان در تاریخ و گذشته خود هیچگاه با پدیده «جدایی دین از سیاست» مواجه نبوده اند و تنها در زمان معاصر است که چنین پدیده ای پا به عرصه ظهور نهاد.

ساختار و طبیعت رسالت اسلام در این رابطه که مکتبی است که می خواهد زمام امور را در دست بگیرد و زندگی انسانها را آنگونه که می خواهد سروسامان بدهد، و امور اجتماعی و روند حرکت بشری را بر اساس

اوامر خداوند، منظم و اداره نماید، قابل تصور نیست که به خطابه و تذکر و اندرز بسنده کند و احکام و رهنمودهایش را در همه زمینیه ها به وجدان و خواست خود افراد واگذار نماید.

به فرض اینکه در مورد وجوب برپایی حکومت اسلامی آیات و احادیثی وجود نمی داشت و تاریخ اسلام، تاسیس حکومت اسلامی توسط رسول خدا «ص» و اصحاب او را شهادت نمی داد، خود ساختار و طبیعت رسالت اسلام اقامه حکومت و وجود دارالاسلام را ضرورتی حتمی قرار میداد. تا در آن نظام، باورها، فرهنگ و ارزشها و مفاهیم و اخلاق و فضیلت ها و قوانین آن جلوه گر بشوند.

حکومت در اسلام حکومتی «عقیدتی و فکری» است و بر اساس باور و روشی خاص بنیانگذاری می شود و تنها تشکیلات و سازمانی امنیتی برای رویارویی با مشکلات داخلی و تهاجم خارجی در راستای ایجاد امنیت برای امت اسلامی نیست. بلکه مسئولیت آن بسی فراتر و گسترده تر از اینگونه مسائل است. و اساس وظیفه آن بر آموزش و پرورش مردم که بر مبنای ارزشها و اصول اسلامی و فراهم گردانیدن جو و شرایط سازگار برای تبلور و واقعیت پیدا کردن اندیشه ها و احکام و تعالیم آن است تا بتواند الگویی بشود برای آنهایی که راه هدایت را جستجو می کنند و حتی برای آنهایی که راه گمراهی و بدکاری را در پیش می گیرند. شعار و عنوان حکومت در اسلام همانی است که ربعی بن عامر خطاب به رستم فرخزاد فرمانده ارتش ایران بیان کرد: «خداوند ما را فرستاده است تا مردم را از بردگی انسانها آزاد کنیم و آنها را تنها به فرمانبرداری از خداوند رهنمون شویم و از محدودیت و تنگی دنیا آنان را به گستردگی و فراخی دنیا و آخرت راهنمایی کنیم، و از ستم ادیان و مذاهب نجات شان دهیم و آنها را با عدالت اسلام آشنا نماییم.»

چنین حکومتی که بر اساس عقیده و اندیشه پایه ریزی شده، هیچ گاه محلی و منطقه ای فکر نمی کند. بلکه حکومتی است که حامل رسالتی جهانی و فراگیر می باشد. زیرا خداوند متعال مسئولیت رسانیدن پیام نور و هدایت را بر عهده امت اسلامی قرار داده است.

اولین نیازی که دعوت اسلامی در دنیای معاصر دارد فراهم گردانیدن سرزمینی به عنوان «دارالاسلام» یا تاسیس نظام و حکومتی اسلامی است که پشتیبان و مدافع رسالت اسلام به عنوان عقیده و نظام و عبادت و اخلاق و زندگی و تمدن باشد. و همه مرزهای خود را برای همه مومنینی که می خواهند ممالک مملو از کفر و فساد و تباهی را ترک کنند و به سرزمین اسلام و جامعه دارای امنیت و عدالت آن وارد شوند، باز نگاه دارد. در راستای اقامه حکومت فراگیر و بزرگ اسلامی که همه امت اسلامی را زیر پرچم قرآن در کنار هم قرار دهد و سایه خلافت را بر سرشان گسترش دهد، این حکومت گام اول خواهد بود.

اسلام و سیاست از نظر بسیاری از مردم دو پدیده متضادند که به هیچ وجه با هم از در آشتی در نمی آیند. لازم است توجه شما را به دو موضوع اساسی جلب نمایم:

اول: میان «حزب گرای» و «سیاست پیشگی» تفاوت اساسی وجود دارد. وقتی من از سیاست سخن می گویم، هدفم سیاست به معنی عام و مطلق آن است، یعنی اهتمام به اداره امور داخلی و خارجی مردم – بدون پایبندی به مسائل فرعی.

دوم: زمانی که غیرمسلمانان نتوانستند منزلت اسلام را در قلوب اهل ایمان ریشه نمایند، مصلحت را در آن ندیدند که با بدگویی از ماهیت و مظاهر اسلام قلوب مردم مسلمان را جریحه دار نمایند، بلکه تلاش کردند که آن را در دایره ای تنگ زندانی کنند و همه نقاط قوت و حرکت عملی را به گونه ای از آن بگیرند که بدون آنها تنها پوشش ظاهری از آن باقی بماند که دردی را دوا نکند! تلاش کردند به مسلمانان تلقین کنند که اسلام چیزی است و مسائل اجتماعی چیزی دیگر و اسلام با این امور سروکار ندارد.

شما را به خدا برادران به من بگویند: هرگاه اسلام پدیده ای غیرسیاسی و غیراقتصادی و غیرفرهنگی است و کاری به این مسائل ندارد، پس این اسلام چگونه چیزی است؟! آیا از آن به جز همین چند رکعت نماز خالی از خشوع و معنویت و اوراد و اذکار چیزی باقی می ماند؟ آیا قرآن که نظامی فراگیر و کامل است برای همین چند رکعت نماز و اذکار و اوراد نازل گردیده است؟

ماهیت اسلام ماهیتی شامل و فراگیرست که میان دو بخش مادی و معنوی هماهنگی ایجاد می کند و کردارهای انسان را در ارتباط با زندگی دنیا و حیات آخرت پوشش می دهد. مادیت و معنویت در ذات و هویت چیز واحدی را تشکیل می دهند و به گونه ای با هم درآمیخته اند که ایجاد فاصله میان آنها به هیچ وجه قابل تصور نیست.

ویژگی ها و ارکان حکومت اسلامی

حکومت مدنی اسلامی حکومتی دینی یا «تئوکراسی» که به نام نیابت از خداوند خود را بر قلوب و مشاعر و زندگی مردم تحمیل نماید، نیست. حکومت اسلامی حکومت «پدران روحانی» و «رجال دین» نیست که به گمان خود برای حاکمیت از جانب خداوند نیابت دارند یا نماینده اراده آسمانی بر اهل زمین اند، و هرچه را روا دانستند خداوند هم آن را روا می داند و هر تصمیم و قراری را که اتخاذ کنند تصمیم و اراده ای باشد که در آسمانها اتخاذ شده است.

واقعیت آن است که حکومت اسلامی حکومتی مدنی است که نظام اسلام را مبنای حاکمیت خویش قرار می دهد، بنیان آن بر «بیعت» و «انتخاب» و «شوری» قرار گرفته و مسئولان را از میان انسانهایی با دو ویژگی «قوت و امانت» یا کاردانی و امانت داری و به تعبیر دیگر «متخصص» و «متقی» برمی گزیند.

همچنین اسلام در نگاه درست با پدیده ای به نام «رجال دین» ناآشناست. زیرا هر انسان مسلمانی رجل دین خویش است و تنها چیزی که وجود دارد آن است که در اسلام – همچون علمای فیزیک، فلسفه، حقوق و ... در جامعه های دیگر – علمای متخصص در علوم اسلامی وجود دارد.

ماهیت ارتباط علمای علوم اسلامی با حکومت آن است که از اندرز و راهنمایی حکومت که اسلام آن را بر پیشوایان و عامه مردم واجب گردانیده دریغ نکنند. مسئولیت حکومت اسلامی هم آن است که در جهت ادای وظیفه خطیر و حساس دعوت و نصیحت، آنان را یاری نماید.

در راستای نظارت بر تدوین قوانین و روند اجرای امور تشکیل هیاتی یا شورایی عالی برای نظارت قانونی ضروری است تا از تدوین قوانین و دستورالعملهایی که با اسلام متضاد باشد جلوگیری شود و از ایجاد شکاف میان «قرآن و قدرت» - که رسول خدا در مورد آن هشدار فرموده است - ممانعت به عمل آید.

اساساً حاکم و رهبر حکومت اسلامی باید با شریعت آشنایی داشته و برای شناخت احکام آن اهل اجتهاد باشد. خلفای راشدین و رهروان راه آنان در فقه و اجتهاد نیز امام و پیشوا بودند و به همین خاطر است که علمای فقه در مورد شرط مجتهد بودن خلفا و رهبران و قضات اتفاق نظر دارند. و تنها در شرایط بسیار غیرعادی و ضروری است که از این شرط صرف نظر می شود.

حکومت اسلامی حکومتی نژادی و منطقه‌ای نیست و خود را در چهارچوب مرزهای جغرافیایی محبوس نمی‌کند و درهای خود را بر روی همه کسانی که براساس آزادی به اصول و ارکان آن ایمان بیاورند باز نگاه می‌دارد. از آن جهت که رسالت اسلام عام و جهانی است، حکومت آن هم فراگیر و جهانی خواهد بود.

مانعی وجود ندارد که این حکومت که طبیعتاً حکومتی جهانی است بر اساس انتخاب و اختیار مردم در کشوری معین بنیانگذاری شود. هرگاه در چند مملکت چنان وضع و شرایطی فراهم گردید و حکومت‌های اسلامی تشکیل گردیدند، زمینه برای تشکیل حکومتی قوی و فراگیر بر اساس «فدرال یا کنفدرالی» فراهم می‌شود. در این صورت زمینه برای احیای خلافت اسلامی آرمانی - که اسلام برداشتن موانع آن را بر امت اسلامی واجب گردانیده است - فراهم می‌گردد.

حکومت فراگیر اسلام بر سه پایه اساسی استوار می‌باشد:

اول: وحدت ممالک اسلامی یا «دارالاسلام» - هرچند دارای سرزمینهای مختلفی باشد، اما همه آنها «دارالاسلام» واحدی را تشکیل می‌دهند.

دوم: قرآن و سنت به عنوان تنها مرجع نهایی تشریح و قانونگذاری معین می‌شوند.

سوم: برخورداری از رهبریت مرکزی واحد که مظهر آن امام یا خلیفه است که رهبری حکومت را بر اساس موازین اسلام بر عهده می‌گیرد.

این بدان معنی نیست که حکومت اسلامی همه غیرمسلمانان را از ممالک اسلامی بیرون می‌راند. بلکه از حقوق و کرامت آنها محافظت می‌نماید و حتی برای دفاع از آنها اگر لازم باشد وارد جنگ می‌شود. در مقابل

کافی است که آنها به احکام و قوانین اجتماعی اسلام احترام بگذارند و در زمینه همه آنچه به باورها و عبادات و احوال شخصیه آنها ارتباط پیدا می‌کند بر اساس دین خود از آزادی کامل برخوردارند.

حکومت اسلامی حکومت قانون یا حکومت شریعت است. قانون اساسی آن برگرفته از اصول و ارکان شریعتی است که از قرآن و سنت رسول خدا استنباط گردیده‌اند. و همه عرصه‌های عقیدتی، عبادت، اخلاق، معاملات و روابط خانوادگی و اجتماعی و مسائل قضایی و اداری و مقررات بین‌المللی را دربرمی‌گیرد.

التزام به قوانین شریعت است که به حکومت اسلامی مشروعیت می‌بخشد و مردم در شرایط جنگ و صلح مسئولیت دارند آن را اطاعت کنند و یاری دهند. اما هرگاه از روش و مقررات آن منحرف گردد، مشروعیت آن نیز منتفی گردیده و حق التزام و همکاری مردم از آن سلب می‌شود.

قوانین شریعت قوانینی نیست که حکومت اسلامی خود آن را تهیه نموده باشد بلکه از طرف نیرویی فراتر بر او واجب گردیده و در نتیجه اختیار العا و تعطیل نمودن آن را ندارد حکومت اسلامی برای اداره امورش مهم نیست که چه شکل و روشی را برای خود انتخاب کند و اسم و عنوان آن هم اهمیت چندانی ندارد. هر چند دو عنوان «امامت» و «خلافت» عنوانهایی تاریخی بوده و مفاهیم ارزشمندی را دربردارند.

حسن بصری در توصیف امام عادل می‌گوید: کسی است که میان خداوند و مردم قرار می‌گیرد، از خداوند می‌شنود و به مردم می‌شنواید، هدایت خداوند را نگاه نموده و راه را به مردم نمی‌نمایاند، و خداوند را فرمانبرداری کرده و مردم را رهبری می‌کند. «و خلافت از نظر تفتازانی و ابن خلدون به معنای «نیابت از رسول خدا در حراست از دین و اداره صحیح امواد دنیاست.»

و امام یا خلیفه یا رییس جمهور یکی از مردم است که زمانی حق را می‌یابد و گاهی هم ممکن است دچار خطا و اشتباه شود. همچنین ممکن است نیکوکاری نماید یا عمل بدی را مرتکب شود. وظیفه مسلمان دیگر آن است که هرگاه راه درست را در پیش گرفت و کارها و تصمیماتش صحیح بود با او همکاری کنند و هر زمانی که دچار خطا و اشتباه گردید، او را سر راه بیاورند. امام یا خلیفه معصوم و بری از خطا نیست و از ویژگی خاص و تقدسی که او را فوق بازخواست و محاکمه قرار بدهد برخوردار نمی‌باشد.

به غیر از خداوند متعال همه در مورد آنچه انجام می‌دهند و سخنانی که بر زبان می‌رانند مورد بازپرسی قرار می‌گیرند. تا جایی که رسول خدا - به جز در مواردی که وحی نازل گردیده بود - مورد پرسش قرار می‌گرفت و با ایشان بحث می‌شد و دیگران خدمت ایشان پیشنهاداتی را مطرح می‌کردند و بسیاری اوقات از رای خود صرف نظر می‌فرمود و به رای اصحابش گردن می‌نهاد.

حکومت اسلامی حکومتی پادشاهی یا امپراتوری نیست که بر اساس روش وراثت، حکومت در دست یک خانواده دست به دست شود. حکومت اسلامی با دموکراسی غربی در اصل انتخاب و اختیار آزادانه مردم با هم

یکسانند و به هیچ وجه اسلام حکومتی را که علیرغم نارضایتی مردم بر آنان حکومت می‌کند، تایید نمی‌نماید. با دموکراسی در مورد مسئولیت و پاسخگویی حکومت در برابر «مجالس شورا و اهل حل و عقد» مشابَهت دارد. مجلس شورای حل و عقد می‌تواند حکومت را برکنار نماید. اضافه بر آن اسلام به تک‌تک افراد جامعه براساس ولایت متقابل اهل ایمان و احساس مسئولیت اجتماعی حق می‌دهد که حکام و رهبران را مورد انتقاد قرار دهند. البته دموکراسی غربی با توجه به نقاط مثبت زیادی که دارد، فاقد اصول و ارزشهایی است که دامنه دخالت آن را محدود نماید. دموکراسی غربی به نام ملت به خود حق می‌دهد که ارزشها و فضیلت‌های اخلاقی را کنار بگذارد و ضدازشها را گسترش دهد.

بنیان حکومت اسلامی بر نظام شورایی استوار است که حدود و چارچوبی وجود دارد که نمی‌توان پا را از آن فراتر بگذارد. عقاید ایمانی اسلام، ارکان عملی، اصول اخلاقی، احکام قطعی – که ارکان اساسی است که جامعه آنها را پذیرفته و نظام زندگی خود را بر آنها استوار نموده اند – در معرض تصمیم و اظهار نظر شورا قرار نمی‌گیرند. زیرا آنچه که خداوند مقرر گردانیده انسان حق ندارد ملغی نماید.

از نظر اسلام انتخاب‌کننده و رای‌دهنده همچون شاهد و گواهی دهنده است و باید از شروطی مانند عدالت و حسن سلوک برخوردار باشد. همچنین هرگاه از رای دهنندگان دارای شرایط عدالت و پاکی سیرت خواسته شود که رای خود را بدهند، نباید از آن خودداری نمایند. کاندیدای نمایندگی مردم نیز بایستی دارای صفات آگاهی و امانت‌داری و به تعبیر دیگر «تخصص و تقوی» برخوردار باشد.

حکومت اسلامی حکومت دفاع از ستمدیدگان و مستمندان است و تا زمانی دست دیکتاتورها و غارتگران را از سر آنان کوتاه نماید در کنار آنها خواهد ایستاد.

اسلام مقداری معینی از دارایی ثروتمندان را برای مستمندان در نظر گرفته – که همانند بخشش و احسانی نیست که آنان به میل خود اقدام به پرداخت آن بنمایند، بلکه فریضه‌ای از فرایض اساسی است و اگر کسانی که مشمول پرداخت آن می‌شوند، از پرداخت آن خودداری کنند، با قدرت از آنان اخذ خواهد گردید.

زکات از نظر اسلام کمکی فوری و مقدار اندکی از پول نقد و مواد خوراکی که به مستمندان داده شود نیست، بلکه تا دستیابی او و خانواده‌اش به خودکفایی و بی‌نیاز که همه احتیاجات اساسی آنها مانند غذا و لباس و مسکن و معالجه و آموزش و همه نیازهای ضروری دیگر بدون بخل و اسراف به آنها پرداخت می‌شود. در رویارویی میان عامه مردم مصرف‌کننده و تاجران محتکر و کسانی که بازار را مورد بازیجه خود قرار می‌دهند، اسلام از عامه مردم حمایت می‌کند.

حکومت اسلامی را به حق می‌توان حکومتی مومن و ملتزم به مراعات حقوق و آزادیها دانست. که می‌توان به حق زندگی، حق مالکیت، برخوردار از نیازهای ضروری زندگی، حق امنیت دینی، امنیت جانی و حیثیتی

و مالی و انسانی اشاره نمود. مواردی که شریعت اسلامی آنها را به عنوان ضروریات و زیربنای پنجگانه زندگی نگاه می‌کند. بر حکومت اسلامی واجب است که دو هدف اساسی زندگی یعنی برخورداری از زندگی متناسب و امنیت را برای یک یک افراد جامعه فراهم نماید.

اسلام آزادی دین را برای پیروان ادیان و مخالفین خود مانند یهود و مسیحی و مجوسی تضمین نموده و آزادی عقیده و عبادت و بکارگیری احکام و دستورات شریعت‌شان را به آنان اجازه داده‌است. حتی به آنها اجازه می‌دهد که چیزهایی که از نظر اسلام حرام و نجس هستند مانند گوشت خوک - مادامی که خود آن را حلال می‌دانند - استفاده کنند. آزادی بیان و انتقاد در نظام اسلامی تضمین شده است. اسلام اظهار نظر و انتقاد را از جمله فرائض و واجبات می‌داند نه جزو حقوق و آزادی‌ها. آزادی اندیشه هم از نظر اسلام تضمین شده است. و فراتر از آن اندیشیدن مسئولیت و واجبی اسلامی است.

حکومت اسلامی حکومت ارزشهاست و با دوست و دشمن و در جنگ و صلح اخلاق را معیار روابط قرار می‌دهد. حکومت اسلامی به اهداف مقدس و ارزشمند و وسایل پاک در کنار هم به راستی باور دارد.

نظام اسلامی به رفتار اخلاقی با همه مردم بدون تبعیض باور دارد. ووفاداری با همه انسانها را اعم از دوست و دشمن واجب می‌گرداند. قرآن حکومت اسلامی را از خیانت به دشمن - هرچند آنان مرتکب غش و خیانت شده‌باشند و مواد قرارداد را نقض کرده‌باشند - قبل از اعلان فسخ قرارداد از جانب طرفین برحذر می‌دارد.

نظام اسلامی ریختن خون زنان و کودکان و کسانی را که ناتوانند و کاری از آنان ساخته نیست روا نمی‌داند و تنها با کسانی می‌جنگد که بر روی آنان اسلحه بکشند. بریدن درخت و ویران کردن منازل و ... که در جنگها مرسوم است، مورد نهی رسول خدا قرار گرفته و یارانش پس از او این روش را در پیش گرفتند.

حاکم و رهبر و خلیفه از نظر اسلام نماینده مردم است نه نماینده خداوند. مردم اند که او را انتخاب می‌کنند و کارهای او را زیر نظر دارند و او را مورد محاسبه و بازپرسی قرار می‌دهند. و هرگاه ضرورت ایجاب کند می‌توانند او را برکنار نمایند.

به سوی فقه سیاسی بالنده

در عرصه فقه و فکر پدیده‌هایی منفی را می‌بینیم. یکی از اینها پدیده «تکفیر» است که زمینه ساز آن سختی‌ها و شکنجه‌های وحشیانه‌ای بود که در مورد پیروان بیداری اسلامی در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی قرن بیستم به کار گرفته شد. این اندیشه تاکنون هم تاثیرش را بر روی بسیاری از نویسندگان و رهبران فکری حرکت اسلامی حفظ نموده. بسیار ضروری است که حرکت اسلامی مقطع زمانی فکر و فقه «تکفیر» جامعه را پشت سر بگذارد، و از لابلای «اندیشه حسن ظن» و «فقه واقع بینی» با زندگی و مردم برخورد نماید. یکی دیگر از آن پدیده‌ها پدیده «فکر و فقه ظاهری» است که من پیروان آنها را «ظاهریه‌های نوین» می‌نامم.

فقه و فکری خاص که شکل و ظاهر آیات و احادیث را چسبیده و توجهی به مقاصد و روح و اهداف آنها و مصالح مردم ندارند. در حالی که محققین بر این باورند که تنها در راستای تحقق مصالح مردم در معاش و معاد است که احکام شریعت مقرر گردیده است.

گاهی در عرصه شعائر عبادی و احکام فردی می توان برخی زا آن فکر و فقه را پذیرفت اما در میدان «سیاست شرعی» که با مسلمان و نامسلمان، شرق و غرب سر و کار دارد، و در شرایط قوت و ضعف کاربرد دارد، و بایستی بر اساس تسامح و سعه صدر و سنجش و سبک و سنگین نمودن و مراعات تغییر زمان و مکان و انسان قرار داده شود، به هیچ وجه پذیرفتنی نیست.

یکی از آن پدیده ها «اندیشه و فقه خوارجی» است. پیروان آن غالباً انسانها مخلص و غیرتمند هستند اما در عین حال دارای نگاهی بسیار محدود بوده و از دریچه ای بسیار کوچک دنیا و دین را می نگرند و با دیگران با خشونت برخورد می کنند.

یکی دیگر از آن پدیده ها «فکر و فقه سنتی» و تقلیدی است که برای یافتن راه حال همه مشکلات فکری، سیاسی و قانونگذاری تنها کتابهای علمای متأخر مذهب خویش را زیرورو می کنند و به مفهوم گسترده شریعت و مسلکها و مذهبهای متعدد آن توجهی نشان نمی دهند.

حرکت و بیداری اسلامی تنها زمانی از فقه سیاسی فرهیخته و بالنده ای برخوردار خواهد شد که همه آن پدیده های منفی را پشت سر بگذارد و پیروان خود را از ابتلای به آنها در مصونیت قرار دهد. و در میان آنها «فکر و فقه نوین» را که بسیار مورد تاکید ماست به صورت آگاهانه تبلی و تثبیت نماید. منظور فقه سنتها، فقه مقاصد، فقه موازات، فقه اولویات و فقه فرهنگ اختلاف است. لازم است حرکت بیداری اسلامی در جهت معالجه عیوب و اختلالاتی مانند مفاهیم بیگانه و عجیب و غریب و روشهای استدلالی بسیار عجیب و غریب تر از هیچ تلاشی کوتاهی نمایند. این ضعفها بیشتر در فکر و فقه سیاسی نمود پیدا کرده است.

هستند کسانی که اصل «شورا» را تنها آموزنده می دانند و الزامی نمی شمارند. و برخی اختیارات اعلان جنگ و صلح و بستن پیمانها را بدون مراجعه به آرای نمایندگان مردم، از آن رییس جمهور و یا رهبر می دانند و برخی دیگر بهره‌وری از تجربه دموکراسی و ضمانتهای اجرایی آن را کفر یا راهی بسوی کفر قلمداد مینمایند. برخی هم به شدت با مشارکت سیاسی زنان مخالفت می کنند. پیروان چنین اندیشه ای عملاً نیمی از جامعه را از حقوق اجتماعی و سیاسی خود محروم می نمایند و می خواهند امت اسلامی را مجبور کنند که با نیمه ریه نفس بکشد. عده‌ای هم هستند که تعدد احزاب و فضای باز سیاسی را مخالف با اسلام گمان می کنند.

رسول خدا(ص) پس از فتح خیبر آن منطقه را میان سپاهیان شرکت کننده جنگ تقسیم فرمود حضرت عمر پس از پیروزی در عراق این کار را نکرده، معتقد بود که در زمان او مصلحت مهمتر چیز دیگری است.

امام ابن قدامه اختلاف میان عملکرد رسول خدا و عملکرد حضرت عمر را اینگونه تفسیر می‌نماید: رسول خدا در عصر خود آنچه را بهتر و مصلحتش بیشتر بود انجام دادند و حضرت عمر هم آنچه را که در عصر خویش بهتر و مناسب‌تر می‌دانست عملی نمود. وقتی هرگونه عملکرد رسول خدا که بخشی از سنت اوست برای آیندگان الزامی نیست، و اصحاب ایشان به دلایلی و بخاطر مصالحی که تشخیص داده اند عملی دیگر را انجام داده اند، در نتیجه عملکرد شخصیت‌های پس از ایشان چگونه می‌تواند الزام آور باشد؟ صرفاً وجود عملکردها موجب الزام تشریحی و قانونگذاری نیست، و حداکثر آن است که آن عملکردها برای مکان و زمان و شرایط خاص خود بسیار به جا و مناسب بوده اند. اما هرگاه امور و اشیا و شرایط به گونه‌ای دیگر تغییر یافت، احکام مبتنی بر آنها هم متحول می‌شوند.

اماجایگاه اسوه و سرمشق بودن سنت در اینست که برای اداره نظام‌های مختلف زندگی قوانین متناسب باعصر و شرایطی که در آن زندگی می‌کنیم در چهارچوب نصوص عام و مقاصد کلی و وسیع شریعت اسلامی از آن برگیریم یکی از اشتباهات در زمینه فقه سیاسی قاطی کردن «سنت» و «سیره» در رابطه با استدلال به آنهاست. «سنت» در کنار قرآن مصدر و سرچشمه تشریح و توجیه اسلام است و به عبارت دیگر قرآن مینا و اساس و سنت بیان و تفسیر و روش اجرای آن می‌باشد.

اما لازم به توضیح است که سیره با سنت در کنار هم قرار ندارند و بسیاری از مسائل موجود در سیره در چهارچوب تشریح قرار نمی‌گیرند و ارتباطی با آن ندارند. به همین خاطر اصولیون به هنگام تعریف سنت سیره را داخل آن نگردانیده‌اند. بلکه گفته‌اند سنت عبارتست از «گفتار، کردار و تایید» پیامبر «ص».

این محدثین بوده‌اند که صفت‌های «بشری و طبیعی و سیره» را به «قول و فعل و تقریر» رسول خدا «ص» اضافه کرده اند. زیرا آنان همه آن چیزهایی که به ایشان تعلق داشته صرف نظر از آنکه به امور تشریحی ارتباط داشته با آن بی ارتباط بوده جمع آوری نموده و همه اموری را که به زندگی پیش از بعثت ایشان ارتباط داشته و اوصاف جسمی و اخلاقی و همه امور مربوط به حیات و وفات ایشان را نقل کرده اند.

سیره به جانب عملی زندگی رسول خدا «ص» یا به اصطلاح به «فعل» ایشان که یکی از ارکان سنت است مربوط می‌شود. لازم به تذکر است که فعل رسول خدا «ص» بدون دلیلی دیگر موجب الزام و وجوب نیست، بلکه تنها بیانگر جایز و روا بودن آن فعل است.

درست است که ما مکلف به اقتدا به رسول خدا «ص» هستیم و قرآن می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الاحزاب: ۲۱)

اما این آیه بیانگر استحباب تاسی به ایشان است نه وجوب و الزام. زیرا الگوپذیری از سیره ایشان در زمینه امور اخلاقی و ارزشی و موضع گیریهای کلی ایشان است نه رفتارها و کارهای جزئی و حاشیه ای.

برای مثال ضرورت ندارد که ما هم حتما مثل ایشان مهاجرت بنماییم چنانچه در وطن خود در امنیت قرار داشته باشیم. همچنین ضرورت ندارد که مانند رسول خدا از قبایل قدرتمند اوس و خزرج طلب یاری بنماییم، چنانچه در دنیای معاصر چنین روشی مفید و کارساز نباشد.

پیامبر گرامی اسلام میفرماید: «هریک از شما که کار بدی را دید، عملا از آن جلوگیری نماید. اگر نتوانست با سخن با آن اظهار مخالفت کند، اگر این هم برایش ممکن نود، در دل از آن ناراضی باشد و این ضعیف‌ترین درجه ایمان است.»

اشتباه بزرگی است اگر گمان کنیم که منکرات به زنا و شرابخواری و امثال آنها محدود می شود. پایمال نمودن کرامت مردم، تقلب در انتخابات، کوتاهی از شهادت دادن از طریق عدم شرکت در انتخابات، سپردن امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و ... به انسانها ناتوان و نااهل، چپاول و دزدی از بیت المال، بازداشت بدون محاکمه مردم، رشوه دادن و رشوه خواری، دست دوستی نهادن در دستان دشمنان امت اسلامی، از بدترین و زشت ترین مفاسد به حساب می آیند. آیا مسلمانی که غیرت دینش را در دل دارد، به خود اجازه می دهد که سکوت نماید؟ انسان مسلمان مکلف است که در برابر هرگونه مفاسد و منکرات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی دست بر روی دست نگذارد و در صورت امکان عملا از آنها جلوگیری کند.

همچنان که انسان مسلمان مکلف به رویارویی با ستم اجتماعی است، در کنار آن مکلف است که با ستم سیاسی در هر چهره و لباسی که باشد مقابله کند. اسلام بر عهده یک یک افراد مسلمان این مسئولیت سیاسی را قرار می دهد که در حکومتی اسلامی زندگی کنند. حکومتی که پیشوای آن انسانی مسلمان بوده و بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش حکومت نماید، و بر همین اساس هم مردم دست «بیعت» به او بدهند. در غیر این صورت از اهل جاهلیت به حساب خواهند آمد.

دیدگاه اسلام در ارتباط با دموکراسی و تعدد احزاب

کسی که در مورد ماهیت دموکراسی تحقیق می کند، متوجه می شود که به روح و ماهیت اسلام بسیار نزدیک است. برای مثال اسلام مخالف امامت پیشنمازی است که مردم از او ناراضی هستند. قرآن حکام مستبد و خودکامه را که با بهره گیری از «زر و زور و تزویر» خود را بر مردم تحمیل می کنند و بندگان خداوند را به بردگی می گیرند، سخت مورد حمله و سرزنش قرار می دهد. قرآن به تهاجم و سرزنش بر علیه اهل استبداد و مستکبران اکتفا نمی نماید، بلکه خویشاوندان و اقوام و مردمی را که از آنها پیروی کرده و در رکاب آنها حرکت نموده و زمام امور خویش را در اختیار آنان قرار داده اند، همراه با آنها مسئول می شمارند.

اسلام اصل «شورا» را یکی از ارکان اساسی جامعه اسلامی قرار داده و حکام مسلمان را مکلف به مشورت و نصیحت نموده و امر به معروف و نهی از منکر را بر مردم واجب گردانیده است.

تا جایی که همه دین را نصیحت نامیده و اندرز ائمه مسلمانان یعنی حکام و فرمانروایان را واجب فرموده‌است. همچنین امر به معروف و نهی از منکر را فریضه ای حتمی قرار داده و برترین جهاد را سخن حق روبه روی سلاطین ستمکار مقرر فرموده است و این بدان معناست که از نظر خداوند مقاومت در برابر فساد و استبداد داخلی بسیار مهمتر است از رویارویی با استعمار و تهاجم خارجی، زیرا استبداد است که زمینه نفوذ و گسترش استعمار را فراهم می گرداند.

از نظر اسلام حکام و کیل و کارگزار و مستخدم مدرم هستند و حق موکل است که وکیل و کارگزار خود را مورد بازخواست قرار دهد و یا هرگاه که خواست او را از ماموریت و کالت برکنار کند، به ویژه هنگامی که او از مسئولیتها و چهارچوب و کالت پا را فراتر بگذارد.

اسلام قرن‌ها جلوتر از پدیده دموکراسی قواعد و معیارهای آن را معین نموده است. یکی از ویژگیهای دموکراسی این است که از خلال مبارزات طولانی خود با حکام و پادشاهان ستمکار و خودکامه به راهکارها و وسایلی راه یافته است که - صرفنظر از برخی نواقص که هیچ کار انسانی از آن مصون نیست - برای حمایت از آزادی های مردم در مقابل سلطه طلبی خودکامگان، بهترین روش و راهکار است.

از نظر شریعت اسلام استفاده از اندیشه ها و روشهای نظر و علمی غیرمسلمانان هیچ مانعی وجود ندارد. در همین رابطه لازم است از دموکراسی روشها، راهکارها، ضمانتهایی را که با ارزشها و تعالیم ما سازگاری دارند بهره برداری نماییم و برای خود حق تحقیق و تعدیل آنها را محفوظ بداریم و از بهره برداری از فلسفه آن که ممکن است ناورایی را روا، و روایی را ناروا و فرایضی را کنار بگذارد، پرهیز کنیم.

وقتی که سیستمی مانند سیستم انتخابات یا رای گیری رانگاه می کنیم، می بینیم که در نظر اسلام نوعی گواهی و شهادت دادن به صلاحیت کاندیدای مورد نظر است. به همین خاطر کسانی که رای می دهند باید از «عدالت و حسن سلوک و سیره» برخوردار باشند. اما میتوان با توجه به اوضاع و احوال در مورد شرایط و اوصاف عدالت زیاد سخت نگرفت و به همه هموطنان - به غیر از کسانی که به خاطر اثبات جرم های مخل به شخصیت و کرامت انسان در دادگاه صالح محکوم شده باشند - مجال انتخاب و شهادت داده شود.

اینکه برخی میگویند دموکراسی بمعنی حکومت مردم بر مردم است و لازمه آن کنار نهادن اصل حاکمیت خداوند است، سخن سنجیده و قابل قبول نیست زیرا اصل حاکمیت مردم که اساس دموکراسی بر آن استوار است، با اصل حاکمیت خداوند اساس تشریح و قانونگذاری اسلامی است، هیچ گونه منافاتی ندارد.

همه آن چیزی که طرفداران راستین دموکراسی حقیقی خواستار آن هستند این است که مردم خود رهبرانشان را انتخاب نمایند. هرگاه مسلمانی که برای تحقق نظام دموکراسی تلاش می نماید، به این دلیل است که آن را شکل و روشی برای حکومت بشمار می آورد که در آن بتواند اصول و ارزشهای سیاسی اسلام را مانند انتخاب

رهبر، تشکیل شورا، توجه به اندرز و امر به معروف و نهی از منکر و رویارویی با ستمکاری و خلافکاری حکام-به ویژه اگر بحد کفر آشکار برسد-واقعیت ببخشد. چیزی که این موضوع را مورد تاکید قرار می‌دهد آنست که بسیاری از قوانین اساسی-ضمن پابندی به دموکراسی-بیان می‌نمایند که دین حکومت اسلام و شریعت اسلامی سرچشمه تدوین قوانین است. و این تاکید است بر حاکمیت خداوند که به معنی حاکمیت شریعت اوست.

پاره ای از امور هستند که به معرض رای گیری گذاشته نمی شوند زیرا اموری ثابت و ماندگار و استوارند و هیچ گاه قابل تغییر نیستند مگر آنکه امعه دگرگون شود و ماهیت اسلامی خود را از دست بدهد. امور قطعی شریعت و اصول و مبانی دین، اموری که بخشی ضروری و جدایی ناپذیر از اسلام اند، به رای گیری مردم نهاده نمی شوند. بلکه اموری به رای گیری مردم نهاده می شوند که به عرصه های اجتهادی ارتباط داشته باشند. مانند انتخاب یک کاندیدا از میان کاندیداهای مختلف برای پستی مانند ریاست جمهوری تدوین قوانین عبور و مرور و ... همچنین اموری مانند اعلان جنگ و صلح، قرار دادن یا برداشتن مالیات و ...

براساس منطق عقل و شرع و واقعیت باید گفت که به ترجیح‌دهنده‌ای نیاز مبرم وجود دارد و درحالت اختلاف نظر بهترین مرجع اکثریت عددی است. زیرا رای دو نفر از یک رای بیشتر به صواب و صحت نزدیک است. اولین مشکلی که مسلمانان در تاریخ خود با آن دست به گریبان شدند، کوتاهی در مورد اصل و قاعده «شورا» و تغییر خلافت راشد به «فرمانروایی خودکامه» بود. برای تشکیل احزاب و اندیشه تعدد در درون حکومت اسلامی هیچگونه مانع فقهی و شرعی وجود ندارد. گذشته از آن در دنیای معاصر گاهی وجود احزاب مختلف یک ضرورت اجتناب ناپذیر است زیرا هریک از احزاب در حد توان خود برای پیشگیری از شعله ور شدن آتش استبداد فردی و حزبی و حکومت خودکامه بر مردم، نوعی شیر اطمینان به حساب می آیند و فقدان احزاب نیرومند مخالف که با غیرت و شهامت بتوند در مقابل سیاستهای انحرافی حکومتها نه بگویند و ردودرروی آنها بایستند، بر اساس واقعیت‌های تاریخی قدیم و جدید زمینه استبداد و حکومت را فراهم می گرداند.

همه آن چیزی که بعنوان پیش شرط رسمیت یافتن و قانونی بودن احزاب وجود دارد، دو موضوع اساسی است:

- ۱- به اصول و ارزشهای عقیدتی و مبانی شریعت اسلام احترام بگذارند و از در دشمنی و انکار آنها برنیایند. اما در پرتو اصول علمی مقرر اجتهادی، مانعی برای معرفت و فهمی خاص از طرف آنها وجود ندارد.
- ۲- در راستای تحقق اهداف دشمنان اسلام و امت اسلامی - با هر اسم و رسمی - عمل نمایند و ابزار دست بدخواهان نشوند.

در این رابطه به احزابی که مردم را به الحاد و بی بند و باری و بی‌دینی و رویارویی با ادیان آسمانی بطور عام و اسلام به صورت خاص، و توهین و استهزا به مقدسات و مبانی عقیده و شریعت و قران و سنت، دعوت کنند اجازه فعالیت داده نمی‌شود. سازماندهی اندرز و انتقاد برای اصلاح انحرافهای حکام از راههای مسالمت‌آمیز و

از طریق نیروها و احزاب سیاسی کاری بسیار ضروری است. اگر ما بدنبال آن هستیم که فریضه امر به معروف و نهی از منکر معنا، جایگاه و تاثیر خود را همگام با پیشرفت زمان پیدا نماید، باقی ماندن آن به عنوان فریضه‌ای فردی باتوان اندک و تاثیرات محدود به هیچ وجه کفایت نمی‌کند. بلکه نیازمند سازماندهی و تهیه امکانات امروزی است تا بتواند با بهره‌گیری از نیروی انسانی شایسته و توانا به مسئولیت اندرز و موعظه عمل کند.

تعدد و تکثرگرایی همیشه به معنی ایجاد زمینه تفرقه نیست، و از طرف دیگر هرگونه اختلافی بد و ناروا نمی‌باشد. برای مثال اختلاف در نگرش و رای که پیامد طبیعی اختلاف در اجتهاد است به هیچ وجه مذموم نیست. من مطلع هستم که امام شهید حسن البنا با تشکیل و تعدد احزاب در نظام اسلامی مخالف بودند. اما این دیدگاه اجتهادی ایشان است و ارتباط مستقیمی با اوضاع و احوال آن زمان دارد، زمانی که حزبگرایی و تعصبات گروهی ملت‌های مسلمانان را به شدت در مقابل دشمنان استعمارگر تضعیف و پراکنده نموده است. اینکه رای و اجتهاد ما با رای و اجتهاد امام بزرگوارمان یکی نباشد، هیچ مانعی وجود ندارد.

با توجه به اینکه تعدد احزاب و وجود نیروهای سیاسی در سایه حکومتی اسلامی مشروع و رواست، به طریق اولی تعدد گروهها و جماعتها و احزاب پیش از تاسیس آن رواب و بلا مانع است. و در عرصه عمل و تبلیغ اسلامی حضور بیشتر از یک جماعت در راستای اقامه جامعه و حکومت اسلامی و جهاد و تلاش در راه خداوند با بهره‌گیری از همه وسایل مشروع، کاری مشروع و رواست.

مشارکت سیاسی زنان

زن نیز همانند مرد انسانی مسئول است و در مورد بندگی خداوند و تلاش برای به واقعیت درآوردن دین و ادای واجبات و دوری از محرمات و پایبندی به حدود و مرزهای شریعت و فراخوانی دیگران به دینداری و امر به معروف و نهی از منکر دارای تکلیف است. قرآن مسئولیت اصلا امور اجتماعی - یا به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر - را بر دوش هر دو قشر مردان و زنان قرار می‌دهد.

لازم است به موضوع وارد شدن زنان به «پارلمان» یا «شوراها» و مشروعیت کاندیدا گردیدن و برگزیده شدن آنها از دریچه دلایل شرعی نگاه کنیم. برخی از مردم و صاحب نظران بر این باورند که چنین کاری حرام و نارواست. اما جز بر اساس دلیل روشن و یقینی هیچ چیزی را نمی‌توان تحریم نمود. زیرا در مورد امور و اشیا دنیوی اساس بر مباح بودن آنهاست - مگر آنکه دلیلی بر حرام بودن شان وجود داشته باشد. از کسانی که معتقد کاندیدا شدن خانمها و مشارکت در مجالس پارلمانی حرام است، باید پرسید دلیل قطعی و قابل قبول شما برای اثبات این مدعا چیست؟ بسیاری از امور تشریحی ویژه زنان و امور خانواده وجود دارند که نظرخواهی و مشورت با خانمها در مورد آن مسائل ضروری و حیاتی است و به هنگام بحث و بررسی آنها زنان باید حضور داشته باشند و چه بسا راجع به آنها دیدگاهی بسیار دقیق تر و عمیق تر از مردان داشته باشند.

موارد بسیاری از تصمیمات و قوانینی که توسط حضرت عمر صادر می‌گردیده در بررسی و تهیه آن بسیاری از زنان مشارکت داشتند. برای مثال در مورد قانون عدم غیبت بیش از شش ماه نظامیان از خانواده، ایشان از دخترش حفصه سوال نمود که بیشترین مدتی را که یک خانم می‌تواند غیبت شوهرش را تحمل کند، چند ماه است؟ حفصه گفت از چهار تا شش ماه.

تذکر این مطلب هم لازم است که بر این اساس می‌گوییم که وارد شدن خانمها به مجالش شورا مانعی ندارد که بدون قید و بند و حدود با مردان بیگانه نشست و برخاست نمایند و شرکت آنها در پارلمان زمینه ساز زیان به ارکان خانواده و شوهر و فرزندان نشود و سبب خروج آنها از آداب و پوشش و شیوه راه رفتن و نوع سخن گفتن شرعی نباشد بلکه باید همه آن موارد را برای صیانت از کرامت و منزلت خویش مراعات نمایند. بعضی از علمای الازهر برای اثبات فتوای خود در مورد ممنوعیت مشارکت زنان در امور سیاسی به موارد زیر استدلال می‌نموده‌اند:

«زنان بر اساس خلقت و آفرینش از غرایز و علایقی برخوردارند که با مسئولیتی که برای آن آفریده شده‌اند متناسب است که عبارتند از نگهداری از کودکان و شیر دادن و تربیت و... همچنین عاطفه مادری و خانه داری او را تحت تاثیر قرار می‌دهد. واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که زنان در طول حیات تاریخی خود همیشه به شدت تحت تاثیر عکس‌العملها و حالاتهای عاطفی خاص خود قرار داشته‌اند و حتی در پیشرفته‌ترین جامعه‌ها و محیط زنانه نیز خواسته‌های خاص و عاطفه زنانه بر اندیشیدن و دوراندیشی آنان غالب بوده است. اما ضعف بشری خاص زنان نیست بلکه واقعیتی است که گاهی گریبانگیر هردو جنس می‌گردد، اما مهم و ملاک نهایت و عاقبت امور است. در این گونه موارد چرا از نتیجه پربار مشورت رسول خدا با ام سلمه سخن گفته نمی‌شود؟! در پاسخ به آنان باید گفت که این قضیه واقعیت دارد و قرار نیست هریک از خانمها بتوانند از زیر بار مسئولیت نمایندگی بر بیایند، و نباید زنانی که درگیر مسئولیتهای مادری و بچه داری هستند، خود را وارد مسائل و مسئولیتهای نمایندگی بنمایند آنگونه زنان چنانچه قصد وارد شدن به مسائل سیاسی و نمایندگی را داشته باشند هم مردان و هم زنان دیگر باید مانع از کار آنان بشوند و آنها را توجیه نمایند که پرداختن به مسئولیتهای مادری بر آن کار اولویت دارد. در مورد ممنوعیت رهبری عمومی و پیشوایی زنان علمای امت اسلامی اتفاق نظر دارند و این همان چیزی است که حدیثی در مورد آن آمده است. این موضوع زمانی در مورد زنان صادق است که مقام رهبریت و خلافت را در اختیار خود بگیرند و مقان خلافت و امامت عظمی پس از ساقط شدن خلافت عثمانی به دست آنان ترک وجود ندارد. به استثنای امامت و خلافت و موارد مشابه آنها مانند ریاست جمهوری مواردی هستند که در موردشان اختلاف نظر وجود دارد و عرصه اجتهاد و اندیشه‌اند. به عبارت دیگر احراز پست وزارت، قضاوت و بازرسی و نظارت عمومی از طرف خانمهای شایسته مانعی ندارد.

مشارکت در حکومت‌های غیراسلامی

تردید نیست که در رابطه با این موضوع اساس بر آن است که مسلمان تنها در حکومتی مشارکت نماید که بتواند در چهارچوب مسئولیت خود اعم از وزارت یا استانداری یا قضاوت، شریعت خداوند را به اجرا بگذارد و بر اساس و لازمه و مقتضای ایمانش عملی را بر خلاف اوامر خداوند و پیامبرش انجام ندهد.

هرگاه نظام غیراسلامی باشد بدین معنی که خود را با اجرای شریعت و احکام اسلامی در امور گوناگون سیاسی، قانونگذاری و تربیتی، فرهنگی، اقتصادی، اداری و بین‌المللی متعهد و ملتزم نمی‌شمارد، از نظر اسلام مردود است. زیرا اهل اسلام مکلف بالتزام و پیروی از احکام خداوند هستند. قرآن بنی‌اسرائیل را بخاطر آنکه به برخی از احکام کتاب‌شان عمل می‌کردند و برخی را کنار نهاده بودند، به شدت مورد سرزنش قرار می‌دهد.

چنانچه مسئول اول انحراف از شریعت خداوند پادشاه یا رئیس جمهور یا فرمانده ارتش باشند همه کسانی که با آنها همکاری می‌نمایند با او شریک جرم می‌باشند. تا جایی که قرآن لشکریان و اطرافیان فرعون را در گناه و استحقاق عذاب دنیا و عقبی با او سهیم می‌داند. از دیدگاه شریعت اسلام هرگونه همکاری و خدمت به دیکتاتورها و حکومت‌های خودکامه و ستمکار حرام و جرم به حساب می‌آید. مطالبی که در مورد تحریم همکاری با حکومت‌های ستمکار بیان شد اصل و قاعده است. بدین معنی جز در موارد استثنایی و بر اساس موازین و اعتبارات شرعی مشخص از ان اصل عدول نمی‌شود. از جمله اعتبارات شرعی عبارتند از:

۱ - کم کردن میزان ستم و ستم

هرکس به هر وسیله ممکن که بتواند از میزان ستم و خودکامگی حکام بکاهد، در راستای یاری گرفتارشدگان و ستم‌دیدگان و تقویت مستضعفان، در حد امکان لازم است که از ان دریغ ننماید.

۲ - برگزیدن زیان کمتر

هرگاه در مورد انتخاب یکی از دو کار زیانبار اجباری وجود داشت، آن یکی که زیان کمتری دارد انجام گیرد. در همین رابطه است که فقها برای جلوگیری از تباهی بیشتر اجازه سکوت در مقابل تباهی کمتر را داده‌اند.

۳ - آرمانگرایی و واقعیت پذیری

فقها به فرد و جامعه اسلامی اجازه می‌دهند که بخاطر ضرورت و محافظت از مصالح مردم، و تامین حقوق آنان و پاسداری از دین و دنیایشان از آسمان آرمان‌های بلند به سرزمین واقعیت‌های موجود سرازیر شوند. در اوضاع و شرایط کنونی حاکم بر بیشتر ممالک اسلامی چنانچه جماعت و گروهی اسلامی نمی‌توانست در راس هرم قدرت و حکومت قرار گیرد، چنانچه مصلحت مردم و مسلمانان ایجاب نماید، هیچ مانعی ندارد که واقعیتها را بپذیرد و در ساختار و مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی مشارکت نماید.

۴ - سنت تلاش تدریجی

علیرغم تلاش ها و برنامه ریزی های زیاد گاهی انسان به یک باره به اهداف خود دسترسی پیدا نمی نماید. اما ممکن است پس از مقداری تلاش به بخشی از آن اهداف برسد و در حدا مکانات و توان چیزهایی از آن به دست آورد، در این صورت نباید به آن مقدار پشت پا بزند.

رسیدن به حکومت اسلامی همه جانبه بدون تردید هدفی بزرگ و ارزشمند است و هیچگاه نباید آن را به دست فراموشی بسپاریم و دل خود را از آن غافل بگردانیم. اما دسترسی یکباره به آن گاهی کاری سخت و طاقت فرساست. چه مانعی وجود دارد اگر کسانی مجال پیدا کنند برخی از اهداف آن را عملی نمایند و در راستای ارائه الگویی شایسته و نمونه ای عملی و عینی برخی از مسئولیتهای حکومتی غیردینی را بپذیرند.

زمانی مشارکت در حکومتهای سکولار مشروعیت دارد که شرایط زیر مورد توجه و مراعات قرار گیرد:
اول: مشارکت عملی و واقعی باشد نه اینکه صرفاً تبلیغاتی تو خالی و ادعایی بی اساس باشد. همچنین باید از اختیار و صلاحیتهای کافی برای اقامه عدالت و رویارویی با ستم و احقاق حق و برطرف گردانیدن باطل در چهارچوب مسئولیت و تخصص برخوردار باشد.

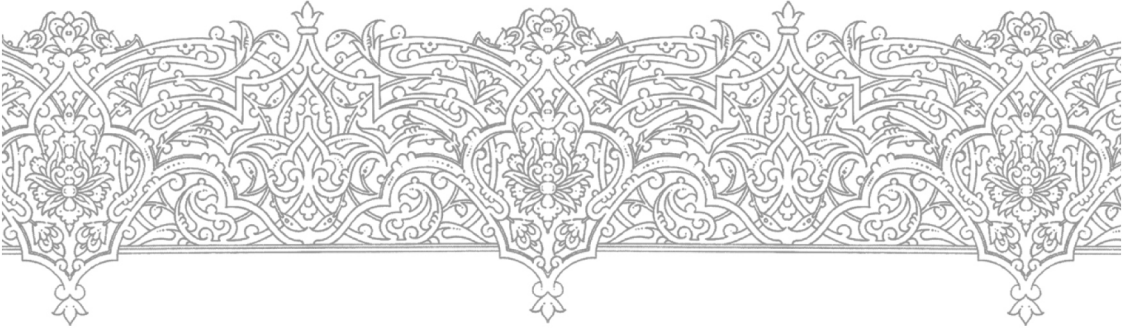
دوم: حکومت مورد نظر به سرکوبگری و خدکامگی و ستمکاری تجاوز به حقوق انسان شهرت نداشته باشد. زیرا از انسان مسلمان ملتزم انتظار می رود که با چنان حکومتی به رویارویی بپردازد و در حد توان و وجود امکانات در جهت سرنگونی آن تلاش کند. مشارکت تنها در حکومتهایی که بر اساس دموکراسی استوار است و به حقوق و سرنوشت مردم احترام میگذارند مطلوب است.

سوم: فرد یا گروهی که مشارکت در چنان حکومتی را می پذیرد بایستی حق و مجال آن را داشته باشد که با هر آنچه با اسلام آشکارا ناسازگار است مخالفت کنند. یا دست کم در محدوده مسئولیت خود از آن جلوگیری نمایند. چهارم: کسانی که در یک نظام سیاسی غیراسلامی مشارکت می کنند هرچند گاهی یک بار به بررسی و تحقیق در مورد میزان دستاوردهای مثبت و زیانهایی که متحمل شده اند بپردازند که آیا از آن تجربه مشارکت استفاده نموده اند یا خیر. زمانی که غیرمسلمانان در «دارالاسلام» یا به تعبیر امروزی هموطن و شهروند جامعه اسلامی هستند، برای نمایندگی از طرف همکیشان خود و با درصدی معین مشارکت می نمایند، هیچ مانع شرعی برای ورود آنان به مجالس اسلامی وجود ندارد. این نمایندگی که نمایندگی عده از مردم در حوزه انتخابیه معینی است، به هیچ وجه ریاست و امارت به حساب نمی آید. و آن امارتی نیست که حدیث رسول خدا «ص» آن را مذموم می شمارد. زیرا نمایندهمجلس نه امیر است و نه وزیر و نه قاضی و نه والی.

فقطا بر این باورند که غیرمسلمانان نیز از همه حقوقی که مسلمانان از ان برخوردارند، برخوردار خواهند بود و همه مسئولیتهایی که متوجه مسلمانان می گردد شامل آنها نیز می شود.



المجمع الدولي للأمة الواحدة
INTERNATIONAL UNION OF UNIFIED UMMAH
اتحاديه بين المللى امت واحده



واحد فرهنگى و آموزش
اتحاديه بين المللى امّت واحده
با همکارى مجله الكترونيكى اخوت
www.unified-ummah.com
www.okhowah.com